

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

س. رها

۱۵ سپتمبر ۲۰۱۳

چند پرسش مختصر از به اصطلاح عالمان دین اسلام

اول: کتابی را که مسلمانان به آن معتقد اند و بر این عقیده اند که این کتاب شان آسمانی بوده و دست بشر در تحریف و تغییر حتا کلمه ای از این کتاب، کوتاه است؛ عموماً به نام «قرآن» شناخته می شود و نام دیگری هم که به آن متعلق است، «فرقان» است.

قرآن از کلمه قرینه گرفته شده و معنای نزدیک نمودن است که مفسرین اسلامی در این راستا تفسیراتی زیادی دارند و می گویند که از نام قرآن معلوم است که بالای وحدت، اتحاد و نزدیکی و قرابت انسان ها تأکید دارد.

فرقان از کلمه فرق گرفته شده و به معنای جدا کردن، تمیز دادن و تفاوت است، که متأسفانه زمانی که بحث بر سر تفسیر این کلمه می آید، مفسرین اسلامی از تفسیر آن طفره رفته و آن را از جمله چیزهائی می دانند که بحث بر سر آن، نشانه الحاد و شک در وجود خداوند شمرده می شود و یا هم عمدتاً آن را یک «راز» بین خدا و پیامبر ذکر می کنند، که اصلاً عقلانی نبوده و جزء از لاطائلات به شمار می رود.

سؤال من اینجاست که حالا ما به روی کلمه «قرآن» تکیه کنیم یا «فرقان» و هدف از این دو کلمه با معناهای از بنیاد متضاد، روی یک کتاب چیست؟

دوم: زمانی که بحث بر سر طرق نازل شدن کتاب برای محمد، می آید؛ مفسرین شیوه های رسیدن آن را به دست محمد به سه نوع ذکر می کنند: الف: به شیوه مستقیم، ب: توسط تشکیل امواج صوتی و ج: به صورت الهام شدن در ذهن پیامبر.

الف: در شیوه مستقیم، علمای اسلامی از ثبوت آن عجز کامل داشته و عاری از استدلال منطقی و سند حقیقی می باشند و هر آن به "سنگ و چوب" متوسل شده و گاهی هم شیوه مستقیم آن را همانند «موسی» ذکر می کنند که "مگر موسی به شکل مستقیم با خداوند در تماس نمی شد و آیا از همین خاطر نیست که لقب «کلیم الله» را احراز کرد و حالا آیا محمد نا توان تر از موسی است که در ارتباط مستقیم آن با خدا شک می کنید؟" که در هیچ کجای این استدلال، دلیلی بر واقعیت بودن ادعای شان وجود ندارد و تا زمانی که ثابت نگردد، این هم جزئی از لاطائلات به شمار می رود.

ب: از طریق تشکیل امواج صوتی و یا هم در آمدن «جبرئیل» به صورت صوت و یا هم اشکال مختلف که حتا گاهی همانند انسان های عادی و دارای جسم، با پیامبر در ارتباط می شد و گفتنی های خداوند را برایش ابلاغ می کرد. که این هم عاری از جنبه عقلانی و منطق بوده و دلیل بر ثبوت این ادعا شده نمی تواند، چون خاصیت «لاشیء لا مکان

ولا زمان»ی را که برای خداوند قائل اند، برای جبرئیل که گویا یک فرشته است، نیز قائل می شوند و کسی که نه جسم باشد، نه در مکان باشد و نه در زمان، آنکس نه به صورت انسان عادی در آمده می تواند، نه به شکل امواج صوتی و نه هم هیچ شکل دیگر؛ چون گویا او «هیچ» است و «هیچ» عاری از «هر چیزی دیگر» است. بنا براین، کسی که دارای چنین خاصیت باشد، او از طرف کسی و برای انجام کاری، مأمور نیز شده نمی تواند. پس این دلیل نیز «هیچ» به هیچ باقی مانده و در جمع لاطائلات قرار می گیرد.

ج: از طریق الهام در ذهن پیامبر. به نظر اینجانب، این دلیل اوج بالا شدن بر قلۀ حماقت است و عریضه نمودن بالای خود. چون معنای این جمله، جز تمایلات ذهنی و یا به اصطلاح: «اشکبه گوئی» چیزی دیگری بوده می تواند؟ مسلماً که نه! و حال آن که در قسمتی از قرآن می خوانیم: (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴) (ما هیچ چیزی را از هوای نفس خود نمی گوئیم و هر آنچه کی بیان میداریم، برای ما وحی شده است) و این دو جمله چنان در تضاد آشتی ناپذیر و تناقض هم قرار دارند که با هزار «صلوات» مفسرین هم نمی شود این دو را آشتی داد. این ثابت می سازد که قرآن نه از جانب کسی مثلاً خداوند بلکه از تمایلات ذهنی شخصی به نام محمد برخاسته است و چیزی نیست جز بیان افکار شخصی یک فرد برای رسیدن به قلۀ شهرت، ثروت و مقام که دیگران لابد در مقام تبعیت بدون چون و چرا از این شخص قرار گیرد، چون می گویند این وحی در زمان های مختلف (طبق صوابدید منافع و در مخاطره دیدن منافع) برای پیامبر وحی می شد. از جمله: در زمان جنگ و در هنگامه نبرد با کفار، در زمان فتح و به دست آوردن غنیمت اموال مناطق مفتوحه، در زمانی که کسی می خواست از اوامر پیامبر سر پیچی کند، در زمانی که کسی کار ارزشمندی برای محمد انجام می داد ...

کسانی که خواننده مطالب این پورتال بوده و خود از جمله به اصطلاح مفسرین اسلامی به شمار میروند! سؤال من اینجاست که آیا تمام این سه موردی را که ذکر کردم، تحریفات اند و یا حقیقت ها، اگر تحریفات اند پس صورت درست آن چیست و ناگزیر با ارائه دلیل و سند معقول ذکر نمائید و در صورتی که حقیقت اند و همه مفسرین بر این عقیده اند؛ پس گفتم «ندانستن عیب است و پرسیدن عیب نیست» و من در درک این مسائل به شدت دچار شک و تردید هستم و در صورت امکان خواهان ثبوت آن نیز می باشم. در غیر آن، باید اعتراف کنید و من نیز از گفتنش دست نخواهم کشید که قرآن چیزی نیست جز مهمل بافی های یک شخص فریبکار و ماهر و دین اسلام هم چیزی نیست جز ابزاری در دست چند دزد و خائن به جان، ناموس و اموال مردمان فقیر که ذره ای از ارزش های انسانی در آن نهفته نبوده و سندیست جهت به اصطلاح قانونی ساختن جنایات ضد بشری.

سوم: در قرآن کلماتی را می بینیم که به نام «حروف مقطعات» یاد می شوند و در تمام قرآن، دست کم با ۵۰ مورد از این نوع کلمات برمی خوریم. از جمله: {ن-سوره القلم}، {ق-سوره ق}، {حم-سوره الاحقاف و بار دیگر در سوره الجاثیه و بسا سوره های دیگر}، {عسق-سوره الشوری}، {یس-سوره یس}، {طسم-سوره القصص}، {کهیعص-سوره مریم} و... در تفسیر این کلمات، اغلب مفسرین اسلامی بر این عقیده استوار اند که این کلمات نیز چیزی نیست جز «یک راز بین پیامبر و خداوند که ما و شما انسان های عادی از درک آن عاجزیم» و بعضی هم می گویند هر حرفی از حروف مقطعات، اختصاریست از نام های خداوند.

در این مورد نیز پاسخ دست اندرکاران مسائل اسلامی را خواهانم که آیا این دو دلیل ذکر شده از طرف این قلم، تحریف است یا واقعیت. در صورت تحریف، شکل درست آن چیست و در صورت واقعیت، ثبوت این مدعا و دلیل آوردن آن در بعضی از قسمت های قرآن بدون توجیه؟ مثلاً در یک قسمت قرآن قبل از این که متن سوره شروع

شود، می خوانیم: «عسق» آیا این حروف نمایندگی اختصاری از کدام نام های خداوند می کنند و چه ضرورت بود که یکباره اختصار چندین نام خود را در اول این سوره (سوره الشوری) بیاورد و یا هم چه رازی بوده می تواند بین خداوند و پیامبر؟

در غیر آن باز هم خواهیم گفت که این چیزها، چیزی نیست جز افاده فروشی و فریب اذهان مردمان ساده لوح که محمد در این صورت خود را یک موجود بی نهایت «پیچیده» و مغلق نمایانده و در هیچ جایی هم حاضر به تشریح آن نشده است.

چهارم: در تمام قسمت های قرآن پر است از این کلمه که «بندگان از آوردن حتا یک کلمه به مانند قرآن، عاجز اند و هیچ تغییری در قرآن آورده نمی تواند و قرآن کلام خداست» (۲) وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ (۳) إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ (۴)

اگر دقت شود، می بینیم که این کلام، کلام خود پیامبر است که به مردم گفته است که ما از هوای نفس خود چیزی نگفته بلکه هر آنچه بیان می داریم، برای ما وحی می شود. آیا نفس آوردن همین جمله در متن کتاب، تغییر ناپذیری کتابش را نفی نمی کند. یعنی زمانی که گفته می شود بندگان از آوردن حتا یک جمله همانند جملات قرآن عاجز اند و آنها نمی توانند حتا جملات و یا کلمات قرآن را تغییر موقعیت بدهد و جمله یک سوره را در سوره دیگر ادغام کنند، پس آقا جان! این گفته های خودت در این میان چه کاره بوده می توانند؟ و چرا از «هوای نفس» خود در داخل قرآن تغییر ناپذیرت این چیز ها را اضافه کرده ای؟

پاسخ به سؤالات مزبور زمانی می تواند مورد قبول مترددین در مورد کتابی به نام قرآن قرار گیرد، که با دلائل عینی، واقعی، عقل پذیر و قابل ثبوت با اکتشافات علمی ارائه گردد که خوشبختانه مهمل بافی های ادیان و به خصوص دین اسلام از داشتن چنین خصیصه مبراء است و کسانی هم که پاچه را جهت پاسخ دادن به سؤالات مضاعف از نوع سؤالات بالا، بر می زنند، نیز در نهایت هیچ راهی ندارند جز دست توسل دراز کردن به جانب آسمان و مجبوراً همه اینها را یک راز بین خدای پیامبر و خود پیامبر دانسته و یا هم در صورت داشتن توان، شمشیر به کمر بسته و آماده گردن زدن ملحدینی شوند که چنین سؤالاتی مطرح را نموده اند و یا هم بخاطر «سنگسار» و یا «جَمَره» نمودن چنین اشخاص، جیب های خود را پر از سنگ و کلوخ نمایند. ولی ما اینجا فقط یک جمله را به آن آگاهان مسائل دینی بیان می داریم، و آن این که:

آقایان اگر دین تان را دوست دارید و هم به آن معتقدید، به دفاع از آن برخیزید! نه از آن نوع دفاع هائی که پیامبر تان در صدر اسلام راه اندازی می کرد و پیروزی اش را با سر بریدن چند انسان دیگر جشن می گرفت؛ بلکه با استناد به دلیل و مدرک عینی و معقول (که باز هم بیان می دارم شما از داشتن سلاح منطق و دلیل، متأسفید. مگر نه؟ کدام دلیل؟) در غیر آن؛ هوا، هوای دین ستیزی آمده است و دیری نخواهد پائید که توده ها این دین تان را کلوله کرده و به خود تان ارسال خواهند داشت و به امیدی آن روز.